

## بندکردن فریدون ضحاک را

به جوش آمد و زود بنهاد روی  
فروزنده را مهره در قار زد  
بر آن بادپایان باریک بین  
همه نره دیوان جنگ آوران  
گرفت و به کین اندر آورد سر  
همه سوی آن راه بی ره شدند  
در آن جای تنگی بر آویختند  
کسی کش ز جنگ آوری بهر بود  
که از درد ضحاک پر خون بدند  
به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ  
پیی را نبد بر زمین جایگاه  
چه پیران که در جنگ دانا بدند  
ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند  
که بر تخت اگر شاه باشد دده  
یکایک ز گفتار او نگذریم  
مر آن اژدهادوش ناپاک را  
سراسر به جنگ اندر آمد گروه  
برآمد که خورشید شد لائورد  
ز لشگر سوی کاخ بنهاد روی  
بدان تا نداند کسش زانجمن

جهاندار ضحاک از آن گفت و گوی  
چو شب گردش روز پرگار زد  
بفرمود تا برنهادند زین  
بیامد دمان با سپاهی گران  
ز بی راه مر کاخ را بام و در  
سپاه فریدون چو آگه شدند  
ز اسپان جنگی فرو ریختند  
همه بام و در مردم شهر بود  
همه در هوای فریدون بدند  
ز دیوارها خشت و ز بام سنگ  
ببارید چون ژاله ز ابر سیاه  
به شهر اندرون هر که برنا بدند  
سوی لشگر آفریدون شدند  
خروشی برآمد ز آتشکده  
همه پیر و برنانش فرمان بریم  
نخواهیم برگاه ضحاک را  
سپاهی و شهری به کردار کوه  
از آن شهر روشن یکی تیره گرد  
پس آنگاه ضحاک شد چاره جوی  
به آهن سراسر بپوشید تن

به چنگ اندرون شست بازي كمنند  
بديد آن سیه نرگس شهرناز  
دو رخساره روز و دو زلفش چو شب  
به مغز اندرش آتش رشك خاست  
نه از تخت ياد و نه جان ارجمند  
به دست اندرش آبگون دشنه بود  
ز بالا چو پي بر زمين بر نهاد  
بر آن گرزه گاوسر دست برد  
بيامد سروش خجسته دمان  
هميدون شكسته ببندش چو سنگ  
به كوه اندرون به بود بند او  
فريدون چو بشنيد ناسود دير  
به تندي ببستش دو دست و ميان  
نشست از بر تخت زرین او  
بفرمود كردن به در بر، خروش  
نبايد كه باشيد با ساز جنگ  
سپاهي نبايد كه با پيشه ور  
يكي كارورز و يكي گرزدار  
چو اين كارآن جویدآن كار اين  
به بند اندرست آنكه ناپاك بود  
شما دير مانيد و خرم بويد  
شنيدند يكسر سخن هاي شاه

بر آمد بر بام كاخ بلند  
پر از جادويي با فريدون به راز  
گشاده به نفرين ضحاک لب  
به ايوان كمنند اندر افگند راست  
فرود آمد از بام كاخ بلند  
به خون پري چهرگان تشنه بود  
بيامد فريدون به كردار باد  
بزد بر سرش، ترگ بشكست خرد  
مزن گفت كاورا نيامد زمان  
ببر تا دو كوه آيدت پيش، تنگ  
نيايد برش خويش و پيوند او  
كمندي بياراست از چرم شير  
كه نگشايد آن بند پيل ژيان  
بيفگند ناخوب آيين او  
كه هر كس كه داريد بيدار هوش  
نه زين گونه جويد كسي نام و ننگ  
به يك روي جویند هر دو هنر  
سزاوار هر كس پديدست كار  
پر آشوب گردد سراسر زمين  
جهان را ز كردار او باك بود  
به رامش سوي ورزش خود شويد  
از آن مرد پرهيز با دستگاه

وز آن پس همه نامداران شهر  
برفتند با رامش و خواسته  
فریدون فرزانه بنواختشان  
همی پندشان دادو کرد آفرین  
همی گفت کاین جایگاه منست  
که یزدان پاک از میان گروه  
بدان تا جهان از بد اژدها  
چو بخشایش آورد نیکی دهش  
منم کدخدای جهان سر به سر  
وگر نه من ایدر همی بودمی  
مهان پیش او خاک دادند بوس  
دُمام برون رفت لشگر ز شهر  
ببردند ضحاک را بسته خوار  
همی راند زین گونه تا شیرخوان  
بسا روزگارا که بر کوه و دشت  
برآن گونه ضحاک را بسته سخت  
همی راند او را به کوه اندرون  
بیامد هم آنگه خجسته سروش  
که این بسته را تا دماوند کوه  
میر جز کسی را که نگزیردت  
بیاورد ضحاک را چون نوند  
به کوه اندرون تنگ جایش گزید

کسی کش بد از تاج وز گنج، بهر  
همه دل به فرمانش آراسته  
بر اندازه بر پایگه ساختشان  
همی یاد کرد از جهان آفرین  
به نیک اختر بومتان روشنست  
برانگیخت ما راز البرز کوه  
به فرمان گرز من آید رها  
به نیکی بباید سپردن رهش  
نشاید نشستن به یک جای بر  
بسی با شما روز پیمودمی  
ز درگاه برخاست آوای کوس  
وز آن شهر نایافته هیچ بهر  
به پشت هیونی برافگنده زار  
جهان را چو این بشنوی پیر خوان  
گذشتست و بسیار خواهد گذشت  
سوی شیرخوان برد، بیدار بخت  
همی خواست کارد سرش را نگون  
به خوبی یکی راز گفتش به گوش  
ببر همچنان تازیان بی گروه  
به هنگام سختی به بر گیردت  
به کوه دماوند کردش به بند  
نگه کرد غاری بنش ناپدید

بیاورد مسمارهای گران  
فرو بست دستش بر آن کوه باز  
ببستش بر آن گونه آویخته  
ازو نام ضحاک چون خاک شد  
گسسته شد از خویش و پیوند او  
بیا تا جهان را به بد نسپریم  
نباشد همی نیک و بد پایدار  
همان گنج و دینار و کاخ بلند  
سخن ماند از تو همی یادگار  
سخن را سخن دان ز گوهر گزید  
تویی آن که گیتی بجویی همی  
فریدون فرخ فرشته نبود  
به داد و دهش یافت آن نیکویی  
فریدون ز کاری که کرد ایزدی  
یکی بیش تر بند ضحاک بود  
دو دیگر که گیتی ز نابخردان  
سدیگر که کین پدر بازخواست  
جهانچه بدمهر و بدگوهری  
نگه کن کجا آفریدون گرد  
ببدر جهان پنج سد سال شاه  
برفت و جهان دیگری را سپرد

به جایی که مغزش نبود اندر آن  
بدان تا بماند به سختی دراز  
وزو خون دل بر زمین ریخته  
جهان از بد او همه پاک شد  
بمانده بدان گونه در بند او  
بکوشش همه دست نیکی بریم  
همان به که نیکی بود یادگار  
نخواهد بدن مر ترا سودمند  
سخن را چنین خوار مایه مدار  
ز گوهر ورا پایه برتر سزید  
چنان کن که بر داد پویی همی  
ز مشگ و ز عنبر سرشته نبود  
تو داد و دهش کن فریدون تویی  
نخستین جهان را بشست از بدی  
که بی دادگر بود و ناپاک بود  
بپرداخت و بستد ز دست بدان  
جهان ویژه بر خویشان کرد راست  
که خود پرورانی و خود بشکری  
که از پیر ضحاک شاهی ببرد  
باخر بشد ماند ازو جایگاه  
به جز درد و اندوه چیزی نبرد

سروش: فرشته  
شکردن: شکستن، دریدن  
شیرخوان (شیر غان): نام یک محل  
فروزنده: کنایه از خورشید  
قار: قیر  
کوس: طبل بزرگ  
گاه: تخت  
گران: بسیار، فراوان  
گزیردن: چاره کردن  
لاژورد: لاجورد  
مسمار: میخ آهنین و زنجیر  
ناسود: نیاسود  
نام و ننگ جستن: جنگیدن، نبرد جستن  
نره دیو: دیو قوی هیکل و سهمناک  
نواختن: ملاطفت کردن، تفقد کردن  
نیامد زمان: عمرش پایان نرسیده است  
نیکی دهش: ایزد، خدا  
نیرنگ: سحر و افسون و فریب  
ورزش: صنعت، حرفه، پیشه  
همان: همچنین، نیز  
همیدون: همچنین  
هیون: اسب، شتر  
یکی بیش تر: نخستین

آبگون دشنه: خنجر درخشنده  
آ تشکده: پرستشگاه  
آفرین کردن: دعا کردن، تحسین کردن  
البرز: هربرز، کوه بلند  
ایدر: اینجا  
بادپا: کنایه از اسب راهوار، تیزتک  
باریک بین: تیزبین  
باز: واحد طول، از سر انگشت تا آرنج  
باک: بیم، پروا  
براوختن: جنگیدن  
بیدار بخت: صفت فریدون  
پایگه: مقام  
پرهیز: پارسا، متقی  
پی: پا  
پیی: کسی  
تازیان: با شتاب، بتاخت  
ترگ: کلاه خود  
چون نوند: به سرعت و تند (نوند: اسب تندرو)  
خدنگ: درختی که چوب سخت دارد،  
درخت تبریزی، سپیدار، صنوبر  
خواستہ: مال  
دده (دَد): جانور درنده  
دستگاه: قدرت و مال  
دُمادُم: در پی هم، بدنبال هم  
دمان: تند و تیز، فریاد کنان از شادی یا غضب  
دو دیگر: دومین  
راز: وحی  
رامش: شادی  
راه بی ره: راه غیرمعمول، راه ناپیدا  
رخساره: گونه  
روز پیمودن: زیستن، سپری کردن  
ژاله: تگرگ  
ژیان: تند و خشمناک

## مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰

۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵

۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹

۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷

۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>

۶. <http://www.farhangiran.com>